

جزوه درس اندیشه اسلامی (۱) - بخش اول

مصطفی فروتن تنها / ترم بهمن ۹۴

بخش‌های بعدی این جزوه به تدریج آماده خواهد شد.

اول. عقل در اندیشه اصیل اسلامی

نعمت بزرگ عقل و اندیشه، موهبتی الهی است که خداوند به وسیله آن انسان را از سایر موجودات ممتاز نموده است. اسلام، عقل و شرع (وحی) را مکمل هم و رابطه آن‌ها را دوسویه و هماهنگ می‌داند. منابع اصیل اسلامی، به دور از هر گونه افراط و تفریط، جایگاه حقیقی عقل و وحی را بازشناسانده و هر یک را در مسند شایسته خویش نشانده‌اند. بر این اساس، قرآن و سنت از یک سو مقام و منزلت عقل را ستوده، آن را حجت و پیامبر الهی معرفی می‌کنند و از سوی دیگر، با انگشت نهادن بر کاستی‌های ابزار ادراک آدمی، لغزشگاه‌های اندیشه را یادآور می‌شوند. اندیشمندان مسلمان، به ویژه پیروان مکتب اهل بیت (ع) با تأکید بر هماهنگی میان عقل و وحی، هیچ‌گونه ناسازگاری واقعی میان آن دو، قائل نیستند. بر اساس خردگرایی معتدل اسلامی، نباید به انگیزه حرمت نهادن به عقل، از حریم دین کاست یا به منظور حفظ قداست دین، ارزش و اهمیت عقل را نادیده گرفت.

عقل و وحی، دو حجت الهی‌اند. از این رو نه تنها میان داده‌های پیامبران درونی و آموزه‌های پیامبران بیرونی تعارضی نیست، بلکه همراهی و هماهنگی کاملی نیز دارند. حق با حق سرستیز ندارد بلکه با آن موافق است و بر درستی اش گواهی می‌دهد.

نکته: گاهی عقل به این نتیجه می‌رسد که نمی‌فهمد و همین اعتراف به نفهمیدن، خودش ارزشمند است. می‌فهمد که نیاز به منبع دیگری برای شناخت هست و آن، همان وحی است.

عقل در آینه آیات و روایات

قرآن کریم در کنار فراخواندن انسان‌ها به اندیشه ورزی و تدبیر، بی‌اعتنایان به این موهبت الهی را به شدت توبیخ و سرزنش کرده و حتی کسانی که از عقل خود بهره نمی‌برند، پست‌ترین جنبندگان خوانده است. *إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّاءُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ* (انفال / ۲۲): قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

در نگاه قرآن، چنین افرادی هر چند از نعمت گوش و زبان و عقل، برخوردارند اما چون از آن استفاده نکرده یا استفاده صحیحی نمی‌کنند و نسبت به شنیدن حق، گرد و نسبت به گفتن حق، لال هستند و درست نمی‌اندیشند، همچون نادانان هستند.

در قرآن، پیروی کورکورانه از گذشتگان به شدت نکوهش شده و سخنان حکیمانه‌اش، مایه عبرت و بهره‌گیری صاحبان خرد دانسته شده است. قرآن کریم به جای آنکه آدمیان را به تعبد محض و پذیرش بی‌دلیل عقاید دینی فراخواند، خود به اقامه دلیل عقلی پرداخته است، و به طور عملی، به کارگیری همین شیوه را به مخاطبان خویش سفارش کرده است و سرانجام، ریشه‌ای ترین گناه آدمی که اسباب دوزخی شدن او را فراهم می‌سازد، سرپیچی از رهنمودهای عقل دانسته شده، و علت افسوس و حسرت جهنمیان چنین گزارش شده است:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک / ۱۰): و گویند: «اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.»

در روایتی از امام کاظم (ع) آمده است: خدای را بر مردم دو حجت است. حجتی بیرونی و حجتی درونی. حجت برون، پیامبران و امامان‌اند و حجت درون، عقل و خرد آدمیان. در احادیث متعددی، یک لحظه تفکر، برتر از یک شب یا یک

سال یا هفتاد سال عبادت معرفی شده است. البته منظور، تفکری است که باعث تکامل معنوی انسان شود نه فکر کردن به هر مسئله بی‌خاصیتی. عقل در روایات به عنوان نیرویی معرفی شده که باعث انتخاب‌های صحیح می‌شود، خداوند با عقل عبادت می‌شود و بهشت با عقل به دست می‌آید. در روایتی دیگر گفته شده که میزان سخت‌گیری یا آسان‌گیری روز قیامت بر فرد، و میزان پاداشی که خداوند به افراد می‌دهد متناسب با میزان عقل او خواهد بود.^۱

اعتبار عقل از دیدگاه قرآن

قرآن کریم که پیام واپسین پیامبر بیرونی است، نه تنها با داده‌های عقلانی به ستیزه برنخاسته، بلکه به صورت‌های گوناگون بر پیام‌های رسول درونی، مهر تایید زده است. نمونه‌هایی از همدلی و همراهی این دو را می‌توان در موارد ذیل یافت:

۱) دعوت به اندیشه ورزی:

دعوت قرآن به تفکر که بیش از سیصد بار با واژه‌های گوناگونی چون نظر، تدبر، تفکر، اعتبار (عبرت)، تذکر و تفقه صورت پذیرفته، بر این حقیقت که خردستیزی با منطق قرآن سازگاری ندارد گواهی می‌دهد. قرآن به تفکر در آفریده‌های الهی از جمله آسمان‌ها و زمین، حیوانات، کوه‌ها و نیز به تدبر در آیات قرآن فرا می‌خواند.

۲) اقامه دلیل عقلی:

قرآن کریم، کوشش برای دستیابی به برهان‌های عقلی را فقط به مخاطبان خود وانگذاشته و در برخی موارد، به ویژه در موضوعاتی همچون توحید، نبوت و معاد، خود به اقامه دلیل عقلی پرداخته است. چنان که در اثبات توحید می‌فرماید: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء/ ۲۲): اگر در آنها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباہ می‌شد.

افزون بر این، قرآن کریم از مخالفان خود، برهان عقلی می‌طلبد و می‌فرماید: وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره/ ۱۱۱): و گفتند: «هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد.» این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: «اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید.»

أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (نمل/ ۶۴): آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید.»

۳) استفاده از اصل علیت:

اصل علیت، پایه تفکر عقلانی است و بدون پذیرش آن، اقامه برهان امکان ندارد. قرآن کریم همواره این اصل را محترم شمرده و افزون بر پذیرش علت‌هایی که به طور معمول با آنها آشنایی داریم، به نقش علت‌های غیرمادی چون فرشتگان و شیاطین اشاره و دامنه گسترده‌ای از علیت را برای همگان تبیین می‌کند. از دیدگاه قرآن، حتی میان افعال ناپسند آدمی و فساد در خشکی و دریا رابطه‌ای ناگسستنی برقرار است: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا (روم/ ۴۱): به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشاند.

و در مقابل، ایمان و تقوا، درهای برکات زمینی و آسمانی را به روی انسان و جوامع انسانی می‌گشایند:

^۱. شیخ صدوق، أمالی، ص ۴۱۸.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ (اعراف/ ۹۶): و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

افزون بر این، تشویق مسلمانان به مطالعه در سرگذشت پیشینیان و عبرت گرفتن از آن، از مواردی است که به کارگیری اصل علیت را در قرآن نشان می‌دهد. زیرا اگر حوادث رخ داده برای گذشتگان، تصادفی و اتفاقی باشد، پندآموزی از آن معنا ندارد.

۴) بیان فلسفه احکام

فلسفه بسیاری از احکام فقهی بر آدمیان پوشیده است. بسیاری از دستورهای فقهی از مقولات خردگرای بوده، از حد درک عقلانی بشر، فراتر است. اما شیوه برخورد قرآن کریم با احکام الهی نشان می‌دهد که این احکام، در عین ماورایی بودن، از رازهای به کلی مافوق سطح اندیشه بشر شمرده نمی‌شوند؛ زیرا قرآن، خود فلسفه برخی از این احکام را بیان کرده، بدین وسیله عقل بشر را به اندیشه درباره آنها فراخوانده است. چنانکه حکم قصاص را مایه حیات بشر می‌شمارد و درباره نماز می‌فرماید: **وَاقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالمُنْكَرِ (عنکبوت/ ۴۵)**: و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.

قضایا و مفاهیم در مواجهه با عقل به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱) خردپذیر: یعنی مسائلی که عقل و خرد ما، صحت آنها را فهمیده و آنها را می‌پذیرد.
- ۲) خردگریز: یعنی مسائلی که از دایره فهم ما خارج بوده و عقل ما می‌فهمد که راهی برای فهم آنها ندارد. مثلاً تعداد رکعات نماز و جزئیات ثواب و عقاب در آخرت، امری خردگریز است. بدین معنا که نه با عقل می‌توان آن را اثبات کرد و نه با عقل می‌توان آن را رد کرد.
- ۳) خردستیز: یعنی مسائلی که عقل ما غلط بودنشان را می‌فهمد و آنها را نمی‌پذیرد. وجود احکام خردستیز در اصل تعالیم اسلامی، محال است چرا که خداوند، حکیم است و بر خلاف عقل، عمل نمی‌کند.

لغزشگاه‌های اندیشه

ذهن آدمی گاه در اثر چپنش نادرست مقدمات یا کوتاهی در انتخاب مواد یقین‌آور برای استدلال، دچار خطا می‌شود و به نتیجه‌ای نادرست دست می‌یابد. قرآن کریم، با توجه دادن آدمی به لغزشگاه‌های اندیشه، از دریچه‌های دیگر بر تفکر عقلانی، مهر تایید زده است. زیرا اگر بنیان استدلال عقلانی از پای‌بست ویران بود، کوشش در یادآوری این لغزشگاه‌ها و سفارش به پرهیز از آنها بیهوده می‌نمود. برخی از لغزشگاه‌های مورد اشاره قرآن به این شرح است:

۱) پیروی از حدس و گمان

از آنجا که دستیابی به یقین در همه امور روزمره زندگی، کاری دشوار یا غیرممکن است، بیشتر آدمیان اساس زندگی خود را بر گمان بنا می‌کنند و با تکیه بر آن به زندگی خویش ادامه می‌دهند. یکی از لغزشگاه‌های اندیشه‌ی درست آن است که آدمی این خوی را به ساحت تفکر عقلانی و علمی نیز سرایت دهد و به جای پیروی از یقین، به گمان و حدس، بسنده کند. این امر به ویژه در مسائل اساسی و زیربنایی اندیشه بشر، مانند اعتقادات دینی، زبان‌هایی جبران‌ناپذیر به بار می‌آورد. از این رو قرآن کریم به شدت با آن مخالفت ورزیده و مخاطبان خود را از پیروی حدس و گمان برحذر داشته است چنانکه در پاسخ به مشرکانی که بر اساس پندارهای واهی، شرک و دوگانه‌پرستی خود را به خواست و مشیت الهی خداوند نسبت می‌دهند، می‌فرماید:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (انعام / ۱۴۸): به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می‌کردیم!» کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه دروغ می‌گفتند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: «آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید، و حدس‌های نابجا می‌زنید.»

از دیدگاه قرآن کریم، همه اعمال و باورهای انسان، باید از علم و یقین سر در آورد؛ یعنی اگر خود نیز توان دستیابی به علم را ندارد باید با پیروی از پیشوایان شایسته به ریسمان یقین‌چنگ زند تا از پیامدهای ناگوار وهم و پندار برهد و از ابزار ادراکی خود به گونه شایسته‌ای بهره‌برداری کند.

وَلَا تُقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (اسراء / ۳۶): و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن.

۲) تقلید

یکی دیگر از موانع اندیشه درست، سپردن مهار تفکر به دست دیگران است. ویژگی بسیاری از مردم این است که باورهای عمومی و اجتماعی را به سادگی و بدون تفکر می‌پذیرند. قرآن کریم در برابر کسانی که پیروی از نیاکان را مبنای عمل خود قرار داده اند می‌فرماید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (بقره / ۱۷۰): و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید؛» می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟

یعنی اگر آنان عقل خود را به کار نگرفته، به راه راست هدایت نیافتند آیا شما نیز می‌خواهید همانند ایشان بی‌خردی را پیشه سازید؟! البته طبیعتاً تقلید از متخصصان در زمینه‌های مختلف، از دایره تقلید غلط، خارج است. استفاده از عقل دیگران (مشورت)، شرط عقل و عین عقلانیت است و آنچه با عقلانیت ناسازگار است، تعطیل کردن عقل خود در برابر عقل دیگران است. خداوند متعال در کتاب خویش حتی در یک آیه از بندگان نخواستند تا کورکورانه به او و آنچه از جانب اوست ایمان بیاورند، یا ندانسته در راهی قدم نهند.

۳) شتابزدگی

انسان گاه در داوری‌های عقلانی‌اش شتاب می‌کند؛ و به صرف فراهم آمدن اطلاعاتی اندک درباره یک موضوع، به نتیجه‌گیری می‌پردازد و چنان می‌پندارد که به تمام جوانب مسئله، احاطه کامل داشته و هیچ نکته‌ای در پس پرده ابهام باقی نمانده است. این گونه اظهارنظرهای شتاب‌زده، یکی از لغزشگاه‌های اندیشه است. قرآن کریم با اشاره به اندک بودن سرمایه علمی بشر و کافی نبودن آن برای برخی داوری‌ها، می‌فرماید:

وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء / ۸۵): و به شما جز اندکی از دانش داده نشده است.

۴) تمایلات نفسانی

هدف از اقامه دلیل عقلی، دستیابی به حقیقت است. اما گرد و غبار گرایش‌های نفسانی، مانع دیدن حقیقت می‌شود. حب و بغض‌ها و جهت‌گیری‌های تعصب‌آمیز، مسیر تفکر عقلانی را منحرف کرده، آن را از فعالیت درست، باز می‌دارند. و چه زیباست کلام امیر بیان، علی بن ابی‌طالب (ع) که «اکثر مصارع العقول، تحت بروق المطامع»^۱. آنجا که برق

^۱ حکمت ۲۱۹ نهج‌البلاغه

شمشیر طمع در فضای اندیشه بلند می شود، بیشترین جایی است که عقل به زمین در می غلتد. از این رو اسلام، تقوا را سبب فزونی بینش و بصیرت و وسیله شناسایی فضیلت از رذیلت دانسته است: **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** (انفال / ۲۹): اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می دهد.

قرآن کریم در نکوهش بت پرستان می فرماید: **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ** (نجم / ۲۳): [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی کنند.

نقش وحی در هدایت عقل

بسیار خامی و ساده اندیشی است اگر تصور شود بدون درس آموزی از مکتب پیامبران، می توان سخن از آموختن راه سعادت به میان آورد. در طول تاریخ، کسانی که به اندیشه و تامل درباره آغاز و انجام خود و دیگر موجودات جهان پرداخته اند سرانجام چاره ای جز زانو زدن در برابر آموزگاران وحی الهی ندیده اند. اکنون بخشی از کمک ها و خدماتی را که دین در برابر عقل بر عهده گرفته است در چند محور، تبیین می کنیم:

(۱) بیان محدودیت های عقل: یکی از مهم ترین خدمات دین، بیان کاستی ها و محدودیت های عقل است. دین با احاطه و اشرافی که به حدود توانایی های اندیشه آدمی دارد، پیوسته نارسایی های خرد را به انسان یادآوری می کند تا مبدا عنانش را رها کرده، در قلمروی که با آن بیگانه است گام نهد. بدین سبب، اولیای دین، آدمیان را از تفکر در ذات الهی بازداشته و به جای آن به تامل در آفرینش و اسماء و صفات الهی فراخوانده اند.

(۲) بیان جزئیات راه سعادت: عقل، انسان را به این نکته رهنمون می شود که آفرینش وی بیهوده نبوده، و برای رسیدن به کمال مطلق و دستیابی به رستگاری ابدی به این جهان آمده است. همچنین عقل می تواند دریابد که برای رسیدن به سعادت جاودانه، باید آنچه را مایه خشنودی خداوند است به جای آورد و از هرچه سبب ناخرسندی اوست دوری گزیند؛ اما درک جزئیات راه سعادت، از حدود توانایی عقل، خارج است. فقط با راهنمایی های دین می توان از ویژگی های این مسیر و چگونگی پیمودن آن آگاه شد.

(۳) بیان لغزشگاه های عقل: که پیش از این بررسی شد.

نقش عقل در معرفت دینی

عقل، «معیار» ارزیابی پاره ای از معارف دینی و «مفتاح» (کلید) دستیابی به بخشی دیگر از آنهاست و در عین حال، در همه جا «مصباح» (چراغ) و ابزار شناخت، بلکه گاه، خود منبع شناخت به شمار می رود.

(۱) عقل به عنوان معیار دین:

معیار بودن عقل بدین معناست که برای تشخیص درستی یا نادرستی «برخی» از گزاره های دینی، عقل یگانه معیار ارزیابی است. در این بخش، فقط آنچه خردپذیر است پذیرفته می شود و نه تنها گزاره های خردستیز، بلکه معارف خردگریز نیز جایگاه و منزلتی ندارند.

(الف) اثبات حقانیت دین: یکی از وظایف عقل، اثبات حقانیت دین و مبادی آن است. عقل به ضرورت برانگیخته شدن پیامبران از سوی خداوند، اعتراف کرده، انبیای راستین را از مدعیان دروغین نبوت تشخیص می دهد. اثبات ضرورت، حقانیت و عصمت دین، همگی عقلی است و دین هرگز نمی تواند و نمی باید در این گستره، سخنی خلاف عقل داشته باشد.

ب) اثبات اصول اعتقادی دین: اثبات اصول اعتقادی دین نیز به عهده عقل است. اندیشمندان ژرفاندیش دین، همواره پذیرش مقلدانه اصول بنیادی و اعتقادی را مردود شمرده و همگان را به اندیشه در این ارکان زیربنایی فراخوانده‌اند. دعوت به ایمان عاری از تعقل و فرار از اقامه دلایل عقلی در اصول اساسی دین، امری است که عقل سلیم انسانی آن را برنمی‌تابد. از این رو، دین در اصول اعتقادی نمی‌تواند سخنی خلاف عقل داشته باشد. ما به همین دلیل معتقدیم که اموری چون تثلیث و تجسد، و مرگ فدیه‌وار مسیح، تحریفات بشرساخته‌ای است که در دین مسیح رخنه کرده و گرنه دین الهی از این‌گونه امور خردستیز پیراسته است.

دین آمده تا انسان زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند. دین آمده است تا عقلانیت و منطق را احیا کند و آن را توسعه دهد. دین نیامده است که انسان‌ها را با زور شمشیر به دینی گرایش بدهد.

ج) محافظت دین از تحریف: هر دینی که در آغاز، پاک و دست‌نخورده به پیروان خود عرضه می‌شود، ممکن است در طول تاریخ با تحریف‌ها و تصرف‌های بشر روبرو شود. اینجاست که نقش عقل در جایگاه مقیاس و ترازوی سنجش وحی الهی از تحریفات بشری به خوبی نمایان می‌شود. برای نمونه، اسلام با مسئله‌ای با عنوان روایات جعلی و ساختگی، از همان آغاز روبرو بوده است و خود پیشوایان دین نیز، وجود این موارد را گوشزد کرده‌اند. عرضه این روایات به عقل، کتاب الهی و سنت متواتر و قطعی نبوی، به کشف احادیث جعلی کمک خواهد کرد. عقل در این عرصه، نقش بسزایی دارد. در معارف مربوط به اصول اعتقادات، عقل یکه‌تاز میدان است و هیچ سخن خردستیز و حتی خردگریزی را برنمی‌تابد. در حوزه فروع دین نیز هر چند بیشتر احکام فقهی، فوق درک عقلند، هیچ حکم خردستیزی پذیرفته نمی‌شود.

۲) عقل به عنوان مفتاح (کلید) دین

عقل، کلید فهم بسیاری از گزاره‌های دینی، به ویژه در حوزه جزئیات احکام فقهی است. یعنی انسان را فقط تا در خانه شریعت همراهی می‌کند ولی هیچ‌گاه به تنهایی نمی‌تواند از گنجینه‌های درون خانه، بهره‌گیری کند. برای مثال، فلسفه تعداد رکعات نماز، یا اوقات خاص عبادت، از اموری است که عقل انسان عادی، راهی برای درک آن ندارد. یگانه چیزی که عقل در این زمینه درمی‌یابد، مخالفت نداشتن این احکام با اصول کلی عقلانی است. به عبارت دیگر، عقل این احکام را خردستیز نمی‌یابد ولی توانایی اثبات خردپذیری آنها را نیز ندارد. البته روشن است که پذیرش این احکام خردگریز، پس از اثبات عقلانی مبادی و پایه‌های اساسی دین، عین خردورزی و سرپیچی از آنها، نشانه بی‌خردی است.

۳) عقل به عنوان مصباح (چراغ) دین

آدمی برای شناخت، ابزاری جز عقل (به معنای گسترده آن که حس و تجربه را نیز دربرمی‌گیرد)، ندارد و بدون به کارگیری آن، نه به قوانین طبیعت دست می‌یابد و نه به احکام شریعت. تردیدی نیست که بهره‌گیری از کتاب و سنت، فقط در پرتو راهنمایی عقل امکان‌پذیر است. البته بر اساس عقاید شیعه، عقل نه تنها به کمک منابع دیگر می‌شتابد و بهره‌گیری از آنها را ممکن می‌سازد، بلکه خود نیز منبعی معرفت‌زا است و راهی مستقل برای دریافت احکام شرعی به شمار می‌آید.

شبهه: ممکن است فردی بگوید معجزه، شفای بیمار با دعا و نماز باران، خلاف عقل هستند. بنابراین، عقل و دین، در برخی موارد با هم مخالفند و سازگاری ندارند. در پاسخ باید گفت این مسائل، مخالفتی با عقل ندارند. مشکل افرادی که معجزه را خرافه و نماز باران و شفا را ناشی از نادانی می‌دانند این است که گمان کرده‌اند اسباب و علل موثر در جهان، منحصر در همین اسباب و علل مادی و ظاهری است. اگر هزار سال پیش، فردی می‌گفت انسان می‌تواند در آسمان پرواز کند، شاید همگان سخن او را بر خلاف عقل و انجام چنین کاری را غیرممکن می‌دانستند اما امروز با

یافتن اسباب و عللی جدید، چنین کاری بسیار عادی و هماهنگ با عقل، ارزیابی می‌شود. حال اگر روزی برسد که ما بتوانیم عوامل و اسباب معنوی و غیرمادی جهان را بشناسیم، معجزه، شفا و نماز باران نیز برایمان کاملاً عادی خواهند بود. پس چنین اموری بر خلاف عادت، توان و شناخت ماست، نه بر خلاف عقل و منطق.

اولین اصل از اصول دین و سرسلسله تمام عقاید دینی، اعتقاد به خدا و توحید است. علی (ع) می‌فرماید: آغاز دین، معرفت خداست.^۱ یعنی اول و آغاز و پایه دین، خداشناسی است. جهان، ماهیت «از اویی» (انا لله) و «به سوی اویی» (الیه راجعون) دارد.

راه‌های بشر به سوی خدا

از چه راه و به چه دلیل باید وجود خدا را قبول کنیم؟ بشر چه راهی به سوی خدا دارد؟ اساساً بشر به هر عنوان و لباسی، چه تحت عنوان وحی و نبوت و چه تحت عنوان عرفان و سلوک و چه تحت عنوان فلسفه و کلام، از چه راه‌هایی به سوی خدا و معرفت خدا پیش رفته است؟ به طور کلی راه‌های بشر به خداشناسی سه نوع است:

- (الف) راه دل یا راه فطرت.
- (ب) راه حس و علم یا راه طبیعت.
- (ج) راه عقل یا راه استدلال و فلسفه.

(الف) راه دل (فطرت)

خداشناسی، فطری هر آدمی است یعنی هر آدمی به مقتضای خلقت و ساختمان اصلی روحی خود خدا را می‌شناسد بدون اینکه نیازی به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد. فطرت دل یعنی انسان به حسب ساختمان خاص روحی خود متمایل و خواهان خدا آفریده شده است. در انسان، خداجویی و خداخواهی و خداپرستی به صورت یک غریزه نهاده شده است همچنانکه غریزه جستجوی مادر در طبیعت کودک نهاده شده است. این غریزه به صورت ناخودآگاه در کودک وجود دارد. او مادر را می‌خواهد و جستجو می‌کند بدون آنکه خود بداند و بفهمد که چنین خواهش و میلی در او وجود دارد.

فطرت، به معنای حالت خاصی از شروع و آغاز و در اینجا به معنای نوعی از آفرینش است. غریزه خداخواهی و خداجویی نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلی و کمال مطلق از طرف دیگر؛ نظیر جذب و انجذابی که میان اجرام و اجسام، موجود است. انسان بدون آنکه خود بداند، تحت تأثیر این نیروی مرموز هست.

حافظ می‌گوید: در اندرون من خسته دل ندانم کیست/ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
آن نقطه اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند همین جاست. عرفا از آنجا که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند در تقویت این نیرو می‌کوشند، معتقدند که کانون احساسات عالی الهی قلبی را باید تقویت کرد و موانع رشد و توسعه آن را باید از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار و سبکبال عشق به سوی خدا پرواز نمود. اما فلاسفه و متکلمین از راه عقل و فکر و استدلال می‌خواهند شاهد مقصود و گمشده و مطلوب خود را کشف کنند. عارف می‌خواهد پرواز کند و نزدیک شود، فیلسوف می‌خواهد سر به جیب تفکر فرو برد و ببیند. عارف می‌خواهد ببیند و فیلسوف می‌خواهد بداند.

عبادات در شرع مقدس برای پرورش این حس فطری است و لاقلاً یکی از فلسفه‌های عبادات، همین است. ویلیام جیمز می‌گوید: هر قدر انگیزه و محرک میل‌های ما از عالم طبیعت سرچشمه گرفته باشد غالب میل‌های ما و آرزوهای ما از عالم ماوراء طبیعت سرچشمه گرفته، چرا که غالب آن‌ها با حساب‌های مادی و عقلانی جور در نمی‌آید.

^۱ اول الدین معرفته. (نهج البلاغه، خطبه ۱)

برخی اندیشمندان، وجود خدا را بدیهی و بی‌نیاز از دلیل و به تعبیری «فطری» می‌دانند. خداوند، ظاهرترین و آشکارترین موجود است و نیازی به تلاش‌های آشکارکننده ندارد.

ویژگی‌های امور فطری:

- (۱) در همه انسان‌ها دیده می‌شود. البته شدت و ضعف دارد. بر این اساس، حتی فرزندان مشرکان نیز از فطرت پاک الهی برخوردارند و تربیت والدین و تأثیرات جامعه و انحرافات بعدی خودشان است که این فطرت خداجویانه را ضعیف کرده یا پوشانده است. هیچ‌کس مادرزاد مشرک به دنیا نمی‌آید.
- (۲) همواره ثابت هستند و مربوط به دوره تاریخی خاصی نیستند.
- (۳) برای تقویت، یادآوری و جهت دادن، نیاز به آموزش و استدلال دارند. گاه ممکن است افراد در تشخیص مصداق، دچار اشتباه شوند و به جای خداوند یگانه، رو به پرستش بت و پول و ... آورند.

فطری بودن خداشناسی در قرآن

در قرآن مجید و آثار قطعی پیشوایان بزرگ اسلام، دلایل زیادی هست بر اینکه مسأله فطری بودن دین و توجه به خدا سخت مورد توجه بوده است:

فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا: و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ: پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.

حضرت علی (ع): پس پیامبرانش را در میان آن‌ها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آن‌ها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آن‌ها تمام کنند و گنجهای پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند.^۱

حضرت سجاد (ع): آفریدگان را به نقش قدرت خود، چنانکه باید، نوآفرینی کرد و وجودشان را به خواست خود صورت بخشید، آن‌گاه همه آفریدگان را در مسیر اراده خود راهی کرد و در جاده مهر خویش برانگیخت.^۲

(ب) راه حس و علم (راه طبیعت یا راه مطالعه در خلقت)

این راه نیز به نوبه خود به سه راه منشعب می‌شود:

۱. از طریق تشکیلات و سیستم‌هایی که در ساختمان جهان به کار رفته است.
۲. از طریق هدایت و راهنمایی مرموزی که موجودات در مسیر خویش می‌شوند.
۳. از طریق پیدایش عالم.

۱. فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرَهُمْ وَ هُمْ مَنَسَى نِعْمَتَهُ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ. (نهج البلاغه، خطبه اول)

۲. اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِبْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا، ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ فِي طَرِيقِ اِرَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ. (صحیفه سجادیه، دعای اول).

در این نوشتار مجال پرداختن به همه این راهها نیست، از این رو به توضیح مختصر راه نخست بسنده می‌کنیم. مطالعه احوال موجودات نشان می‌دهد که ساختمان جهان و ساختمان واحدهایی که اجزاء جهان را تشکیل می‌دهند «حساب شده» است، هر چیزی «جایی» دارد و برای آن جا قرار داده شده است و منظوری از این قرار دادن ها در کار بوده است.

جهان درست مانند کتابی است که از طرف مؤلف آگاهی تألیف شده است. هر جمله و سطر و فصلی محتوی یک سلسله معانی و مطالب و منظورهایی است. نظمی که در کلمات و جمله ها و سطرها به کاربرده شده است از روی دقت خاصی است و هدف را نشان می‌دهد.

هر کس تا حدودی می‌تواند خطوط و سطور کتاب خلقت را بخواند و یک سلسله معانی از آن ها درک کند و قصد و فکر مؤلف آن را دریابد. هر کسی می‌تواند سیستم‌های حکیمانه و آثار و علائم به کار رفتن تدبیر و اراده را در کار خلقت به روشنی استنباط کرده و بفهمد، هر چند درس ناخوانده و بیابانی باشد. ولی البته اگر کسی با علوم طبیعی آشنایی داشته باشد به تناسب معرفتش به این امور، سیستم‌ها و آثار و علائم وجود و حکمت و تدبیر را در کار خلقت بیشتر ادراک می‌کند.

قرآن کریم با اصرار و ابرام بی نظیری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند سوق می‌دهد، و همچنین در کلمات پیشوایان دین، عنایت فوق العاده ای به این مطلب شده است.

اکنون می‌خواهیم ببینیم که چگونه است که تشکیلات و نظامات ساختمان موجودات بر وجود خداوند علیم و حکیم دلالت می‌کند. جواب این پرسش روشن است. همان طوری که اصل پیدایش یک اثر بر وجود نیروی مؤثر دلالت می‌کند، صفات و خصوصیات آن اثر نیز می‌تواند تا حدود زیادی آئینه و نشان دهنده صفات مؤثر بوده باشد.

ما انسان‌ها مستقیماً از محتویات ضمیر و افکار و اندیشه ها و ویژگی‌های اخلاقی و روحی یکدیگر آگاه نیستیم و نمی‌توانیم آگاه باشیم ولی در عین حال تا حد زیادی به محتویات ضمیر یکدیگر پی می‌بریم بدون آنکه کوچکترین تردیدی به خود راه دهیم. ما در باره شخص معینی اعتقاد علمی پیدا می‌کنیم و او را به عنوان اندیشمند می‌شناسیم، به چه دلیل؟ به دلیل آثار شفاهی و کتبی که از او دیده ایم.

به حکم سنخیتی که لازم است میان اثر و مؤثر بوده باشد امکان ندارد که از فاقد علم سخنان علمی، و یا از کسی که فقط فقیه است سخنان منظم فلسفی و ریاضی و ادبی، و یا از کسی که فقط پزشک است آثار فقهی یا ریاضی صادر شود.

ممکن است کسی بگوید قطع و علمی که ما در این گونه مسائل داریم به این معنی نیست که هیچ گونه احتمال خلافی در کار نیست بلکه به این معنی است که احتمال خلاف در حساب احتمالات آن قدر ضعیف است که هیچ عقل سلیمی آن را به حساب نمی‌آورد. احتمال خلافی که در کار است احتمال تصادف و اتفاق است.

در پاسخ می‌گوییم این اندازه احتمال که قابل به حساب آمدن نیست مانعی ندارد. ما این گونه احتمالات را که فقط با یک نیروی عظیم ریاضی می‌توانیم وجود آن ها را کشف کنیم، نه اینکه در وجدان خود چنین احتمالاتی را احساس نماییم در باره هر مؤلف و نویسنده ای می‌توانیم بدهیم. مثلاً می‌توانیم احتمال بدهیم که سعدی با همه این آثار ذوقی و ادبی یک ذره ذوق ادبی نداشته و تصادفاً این نثر و نظم ها بر زبانش جاری شده است، یا بوعلی بویی از فلسفه و طب نبرده است و تصادفاً و بدون توجه که قلم را روی کاغذ می‌کشیده یک سلسله مسائل منظم و سخنان صحیح و تحقیقات قابل استفاده از آب درآمد است. با اینکه جلو چنین احتمالی را منطقاً نمی‌توانیم سد کنیم شک نداریم که سعدی دارای ذوق شعری و ادبی، و بوعلی سینا دارای افکار فلسفی و طبیی بوده است. کسانی که بشر را به خدانشناسی از راه مطالعه کتاب خلقت سوق داده اند خواسته اند بشر همان اندازه به علم و حکمت صانع متعال مطمئن شود که از روی آثار سعدی و بوعلی به مقامات ادبی و فلسفی آن ها مطمئن می‌شود.

کرسی موريسون می گوید:

ده عدد سکه را از شماره ۱ تا ۱۰، علامت بگذارید و آن ها را در جیب خود بریزید و به هم بزنید. پس از آن سعی کنید آن ها را به ترتیب شمارش از ۱ تا ۱۰ درآورید و هر کدام را درآورید پیش از اینکه سکه دومی را بیرون بیاورید دوباره به جیب خود بیندازید. با این ترتیب احتمال آنکه شماره ۱ بیرون بیاید معادل «یک» بر «ده» است، احتمال اینکه شماره ۱ و ۲ به ترتیب بیرون بیاید «یک» بر «صد» است، احتمال آنکه شماره ۱ و ۲ و ۳ مرتباً بیرون بیاید «یک» در «هزار» است، احتمال آنکه شماره ۱ و ۲ و ۳ و ۴ متوالیاً کشیده شود «یک» در «ده هزار» است، و به همین منوال احتمال درآمدن شماره ها به ترتیب کمتر می شود تا آنکه احتمال بیرون آمدن شماره های از ۱ تا ۱۰ به رقم «یک» بر «ده میلیارد» می رسد. منظور از ذکر مثالی بدین سادگی آن است که نشان داده شود ارقام در مقابل احتمالات چگونه قوس صعودی می پیمایند. برای به وجود آمدن حیات در روی کره زمین آن قدر اوضاع و احوال مساعد لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصور نمود این اوضاع و احوال بر سبیل تصادف و اتفاق با یکدیگر جور آمده باشند؛ و به همین جهت باید ناگزیر معتقد بود که در طبیعت، قوه مُدرکه خاصی وجود دارد و بر جریان این امور نظارت می کند. وقتی به این نکته اذعان کنیم باید ناچار معتقد شویم که مقصد و منظور خاصی نیز از این جمع و تفریق ها و از پیدایش حیات در بین بوده است.^۱

^۱ راز آفرینش انسان، ترجمه محمد سعیدی، صفحه ۹.